



## پیغام عشق

قسمت ششصد و شصت و دوم





به نام خدا

با تکرار ابیات مولانا به مصلحت فضاگشایی پی ببریم و همین لحظه که همیشه همین لحظه است از شب ذهن بیرون بیاییم و از طریق انبساط سخن بگوییم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۱

گر نبودی شب، همه خلقان ز آز

خویشتن را سوختندی ز اهتزاز

\*اهتزاز: جنبش و حرکت

در ابیات مولانا شب نماد تاریکی ذهن است، ذهن یک ابزار شناسایی برای بقای ما در زندگی است تا بتوانیم مسئولیت هشیاری مان را به عهده بگیریم، با بالا رفتن سنمان هشیاری ما با چیزهای دنیا همانیده شد و ما در تله ذهن افتادیم و یک من ذهنی درست کردیم. مولانا می فرماید این همانیدگی ها هم برای شناسایی و آزادی بشر تا مدتی لازم بوده است تا ما در تاریکی ها به نور عدم و در انقباض به ارزش انبساط و فضاگشایی پی ببریم، در غیر این صورت انسان ها از حرص و طمع به جان هم می افتادند و یکدیگر را نابود می کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۰

مصلحت آنست تا یک ساعتی

قوتی گیرند و، زور از راحتی

صلاح انسان ها این است که یک لحظه از تاریکی ذهن بیرون بیایند، تا در فضای گشوده شده از نیروی عدم قوت و زور بگیرند و در آرامش و راحتی فضای انبساط سخن بگویند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکمِ حق گسترده بهر ما بساط

که: بگویند از طریق انبساط

خداوند زمین و آسمان را گستراند تا ما سفره انبساط و بی‌نهایت خدا را ببینیم و فکر و عمل ما هم از فضای انبساط، با شکر و صبر و پرهیز باشد، نه فکر و عمل من‌ذهنی که پر از انقباض و مقاومت و قضاوت است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۳

شب پدید آید چو گنجِ رحمتی

تا رهند از حرصِ خود یک ساعتی

رنج‌هایی که بر اثر بسته شدن فضای درون ما و انقباض پدید می‌آید، همان شب همانندگی‌هاست که گنجِ رحمتی در آن نهان است تا بلکه ما از حرص و سیری‌ناپذیری من‌ذهنی یک لحظه دست بکشیم و با صبر و خاموشی رحمت خدا را جذب کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جَدوبِ رحمت است

وین نشانِ جُستن، نشانِ عِلت است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبضی آیدت ای راهرو

آن صلاحِ توست، آتشِ دل مشو



ما رهروان سفر زندگی هستیم و بهترین توشه ما در این سفر، صبر و شکر و پرهیز است، اگر زندگی یک همانیدگی را می‌گیرد نباید منقبض شویم، آن به صلاح ماست. هر زخمی که دلمان را آتش می‌زند، همان آتش با صبر و شکر به نوری تبدیل می‌شود که ما را به خدا می‌رساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۵

زانکه در خرجی در آن بسط و گشاد

خرج را دخلی بیاید ز اعتداد

با هر بار فضاگشایی روزن این لحظه باز می‌شود، بسط و گشاد می‌شود و بسته‌های خرد و انرژی را از فضای عدم دریافت می‌کنیم، این خرج و دخل همان قانون جبران است که در این بیع و شری این ندهیم، آن نبریم. ما هم باید انرژی خوبی که از ابیات مولانا دریافت می‌کنیم را با تسلیم بی‌قیدوشرط چه از لحاظ معنوی و چه مادی به جهان هستی بدهیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

خیره میا خیره مرو جانب بازار جهان

زانکه درین بیع و شری این ندهی آن نبری

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۶

گر هماره فصل تابستان بُدی

سوزش خورشید در بُستان شدی

مولانا مثال می‌زند اگر همیشه تابستان بود، باغ و بوستان از گرمای خورشید می‌سوخند، پس رنج‌های ما مثل سردی زمستان است که زمین جسم ما را برای باروری در فصل بهار و دادن میوه‌های خرد آماده می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

چونکه قبض آید، تو در وی بسط بین

تازه باش و، چین میفکن در جبین

زندگی که یک همانیدگی را می گیرد نباید منقبض شویم این همان شناسایی است که در این انقباض باید فضاگشایی کنیم و چین در جبین نیفکنیم یعنی خشمگین نشویم، صبر کنیم تا بسته‌های انرژی در فضای انبساط بیاید و حضور ما را تازه کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۲

او در آخر، چرب می‌بیند علف

وین ز قصاب آخرش بیند تلف

گاو در آخر فقط به علف‌های چرب نگاه می‌کند و می‌خورد، نمی‌داند که قصاب برای این که او چاق بشود و او را بکشد این علف‌ها را گذاشته است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۴

رَو ز حکمت خور علف، کان را خدا

بی‌غرض داده‌ست از محض عطا

پس چه بهتر که مفتی ضرورت خودمان باشیم و از روی ضرورت نعمت‌های خدا را استفاده کنیم، بخشندگی و عطای خدا بی‌غرض است، اگر ما مفتی ضرورت را با قانون جبران رعایت کنیم، به زرنگی و سیری ناپذیری من‌ذهنی، گاو من‌ذهنی‌مان را چاق و چله نمی‌کنیم وگرنه قصاب زندگی منتظر است تا سر گاو ما را ببرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۵

فهم نان کردی، نه حکمت ای رهی

ز آنچه حق گفتت: کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ

ما راهی سفری هستیم که حکمتش را با من ذهنی غلط فهمیدیم که هرچه پول بیشتر، مقام بالاتر و نان چرب‌تری داشته باشیم زندگی مان بهتر است، حکمت به سوی تعالی رفتن است تا بتوانیم با فضاگشایی غذای نور را در سفره انبساط بچینیم که خدا گفت بخورید و اسراف نکنید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۳

در معاصی قبض‌ها دلگیر شد

قبض‌ها بعد از اجل زنجیر شد

هرچقدر فضا را ببندیم و منقبض شویم، گناه بیشتری می‌کنیم و این گناهان حتی پس از مرگ زنجیرهایی بر پای هشیاری ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۰

بیخ پنهان بود، هم شد آشکار

قبض و بسط اندرون، بیخی شمار

هرچقدر در انبساط و فضاگشایی باشیم ریشه ما در زندگی عمیق‌تر می‌شود، اما هرچقدر با من ذهنی منقبض شویم ریشه ما سست شده و خیلی زود رنجش‌ها و دیگر همانیدگی‌های ما آشکار می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱+

هر کجا باشد شه ما را بساط

هست صحرا، گر بود سم الخياط

هر کجا باشیم، هر کسی باشیم شاه زندگی به ما استعداد فضاگشایی و بسط را داده است، حتی اگر در سخت‌ترین شرایط زندگی باشیم، اگر روزن این لحظه که به اندازه سوراخ سوزن است را باز کنیم، همان سوراخ کوچک را خدا برای ما به اندازه صحرا می‌گشاید و نجاتمان می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۶۹

پس تضرع کن کای هادی زیست

باز بودم، بسته گشتم، این ز چیست؟

خدایا به درگاہت زاری می‌کنم، هدایت‌کن، در این زیستگاهی که از روز ازل باز بودم و هنوز من‌ذهنی را تشکیل نداده بودم، چه شد که با همانیدگی‌ها مشغول شدم و بسته شدم. خدایا شکر که هادی زیستی و مولانا را به خانه‌های ما آوردی و چشم‌های ما را باز کردی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی، چاره آن قبض کن

ز آنکه سرها جمله می‌روید ز بن



اگر خشمگین شدی و ترسیدی و نگران شدی بدان کارفرمای منافق من ذهنی هشیاری تو را زیر سلطه خود گرفته، پس زودتر به خدا پناه ببر و با شکرگزاری چاره‌ای بیندیش، زیرا که فهمیدیم ریشه درخت ما در قبض و بسط مرکز ماست و فکر و عمل ما مثل ساقه و برگ گیاه از ریشه جان می‌گیرند و رشد می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

اگر یک لحظه مزه فضاگشایی و انبساط را چشیدی، دیگر مقاومت نکن و منقبض نشو و بسط خود را آب ده، یعنی تند و تند فضا باز کن و شادی بی‌سبب را بچش. و درخت زندگی را که پر از میوه‌های عشق و خرد و دیگر برکات زندگی است، اگر می‌توانی از این میوه‌ها به یاران و عاشقان حقیقت بده.

با تشکر و قدردانی از برنامه گنج حضور و همیاران گرامی 🙏

دیبا از کرج





## غزل ۲۸۰۸ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۰۸

گرچه در مستی خسی را تو مراعاتی کنی

وآنکه نفی محض باشد، گرچه اثباتی کنی

منظور مولانا از مستی در این جا هشیار نبودن ما به عقل و خرد خداست، یعنی ما به خاطر ندانستن و آگاه نبودن از خطر و آسیب یک کار یا عادت بد حاضر به دوری و ترک آن نباشیم. مولانا می گوید که این کار رد کردنِ علنی حقیقت و خداست و ما سالهاست که داریم این کار را ادامه می دهیم. یک مثال بیرونی اش این است که مثلاً اعتیاد ما به سیگار یا هر عادت بدی به خاطر چشم پوشی ما از تخریب آن تبدیل به یک عادت طبیعی و شیوه زندگی می شود و ما ناآگاهانه سالها به این عادت بد ادامه می دهیم. ضرر و زیان و تخریب سیگار یا دیگر مواد بر هیچ کس حتی کسی که از آن استفاده می کند پوشیده نیست، اما در اثر تکرار طولانی مدت آن طبیعی جلوه می کند و به تن ما می چسبد به خاطر این که ما اشتباهاً سالها به آن احساس نیاز کردیم در صورتی که اگر این عادت بد را انجام نمی دادیم اتفاقی برای ما نمی افتاد که هیچ بلکه بسیار سالم تر و طبیعی تر بودیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۰۸

آنکه او رد دل ست از بد درونی های خویش

گر نفاقی پیشش آری، یا که طاماتی کنی

حالا مولانا مثال می زند، می گوید این مراعات ما و این چشم پوشی ما من ذهنی را به اشتباه انداخته و گستاخ کرده و باعث همراهی طولانی مدت او با ما شده است، تا جایی که از ناتوانی ترک او و انباشتگی دردهای حاصل از فکر و عمل کردن با او دلمان می خواهد که از غصه بمیریم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۰۸

ور تو خود را از بد او کور و کر سازی دمی

مدح سر زشت او، یا ترک زلاتی کنی

آن تکلف چند باشد، آخر آن زشتی او

بر سر آید تا تو بگریزی و هیبهاتی کنی

مولانا می گوید ادامه حیات این نفس و تصویر ذهنی از طرف زندگی رد شده است و ما باید از او جدا شویم، حالا چه شده است که ما این همه هزینه می کنیم و نیرو مصرف می کنیم که آن را تقویت کنیم؟ این چه برنامه ای است که ما سال ها داریم به آن عمل می کنیم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۰۸

آن مراعات تو، او را در غلطها افکند

پس ملازم گردد او، وز غصه ویلاتی کنی

نتیجه این همه اشتباه و این همه تخریب برای این بوده است که ما ذات بد من ذهنی را بشناسیم و افسوس بخوریم نه افسوسی که منجر به ملامت و بی عملی شود، بلکه افسوسی که انگیزه ای برای تغییر شود. در این جا مولانا از ترک زلت با زا به معنی ترک خطا و لغزش سخن می گوید و می گوید هیبهاتی کنیم یعنی پشیمان شویم و این افسوس و پشیمانی را تبدیل به انگیزه ای کنیم برای ترک خطاها و لغزش ها. به یاد این جمله معروف هیبهات منّه ذلت افتادم که اینجا ذلت با ذال به معنی خفت و خواری و فلاکت است. یعنی محال است که تن به خفت دهیم و این را ان شاء الله تبدیل به روشی عملی برای ترک اشتباهات مزمن و در کل، من ذهنی کنیم.

ارادتمند شما، حسام از مازندران



به نام خدا و سلام بر شما پدر بزرگوار و همه اعضای محترم گنج حضور. خدا را سپاس فراوان که در جمع شما بزرگواران هستیم و از برکات شما فیض می‌برم.

قصه حضرت علی و جهود حق‌ستیز

در این قصه، یک جهود حق‌ستیزی که من ذهنی تمام‌نما بود و از عظمت خدا آگاه نبوده و تسلیم او هم نبود از حضرت خواست تا خود را از روی بامی که ایستاده بودند به زمین پرتاب کند تا مطمئن شود که ایمان آن حضرت به حفظ و نگهداری خداوند کامل است. و حضرت علی هم در پاسخ به او گفت که خاموش باشد؛ چون او سزاوار امتحان کردن خداوندی که غنی و حافظ ما در هر مرحله‌ای است نمی‌باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳

مُرْتَضی را گفت روزی یک عَنود

کو ز تعظیمِ خدا آگه نبود

\*عَنود: ستیزه‌گر، مُعاند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۴

بر سرِ بامی و قصری بس بلند

حفظِ حق را واقفی ای هوشمند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵

گفت: آری، او حفیظ است و غنی

هستی ما را ز طفلی و منی



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶

گفت: خود را اندر افگن هین ز بام

اعتمادی کن به حفظِ حق تمام

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷

تا یقین گردد مرا ایقانِ تو

و اعتقادِ خوبِ با بُرهانِ تو

\*ایقان: اعتماد، باور، یقین

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۸

پس امیرش گفت: خأمش کن، برو

تا نگرده جانت زین جرأتِ گرو

از همین درخواستِ این من‌ذهنی، ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که او دید جسمی داشت و حضرت را فقط در جسمش می‌دید و از گنجینه نهفته درونش آگاه نبود؛ مثل شیطان که آدم را فقط یک جسم دید و روح متعالی او را نشناخت؛ در نتیجه تعظیم نکرد. از طرفی چون این جهود با خردِ زندگی نمی‌اندیشید، فکرها و حرف‌هایش نابخردانه بود. حتی او هم به خود واقعی‌اش و هم به خود واقعی آن حضرت شک و تردید داشت؛ زیرا چطور ممکن است قدرتی که این همه سیارات و کائنات را در پناه خود حفظ می‌کند، نتواند بنده و آفریده خود را از خطرات حفظ نماید. و بعد حضرت علی می‌فرماید من به خداوند ایمان دارم که مرا از منیت و جنس ابلیس بودن حفظ می‌کند تا خرد او را به کار ببرم؛ نه خرد من‌ذهنی را.



پس از این پاسخ هم می‌توان فهمید که یک انسان به حضور رسیده و مؤمن که هر لحظه فضاگشایی می‌کند و تسلیم خداست، هرگز به خرد خدا و قدرتش شک ندارد و او را امتحان نمی‌کند؛ بلکه این خداوند هست با کن‌فکانش همه را می‌آزماید و آن چه را می‌خواهد می‌کند. بنابراین آن حضرت با گوش ندادن به حرف آن جهود به او ثابت می‌کند که به ذات واقعی خود ایمان دارد و می‌داند که از چه جنسی هست. این مطلب به ما هم می‌فهماند که همیشه خود را امتحان کنیم تا متوجه شویم آیا ایمان ما به هر چیزی یا حتی خداوند واقعی است یا کاذب است؟

هیچ بنده‌ای حق ندارد حق تعالی را امتحان کند یا حتی بگوید که دچار لغزش و خطا شدم تا بینم نهایت حلم و شکیبایی تو ای خدا چقدر است؟ بلکه این شخص باید به اشتباه خود پی‌برد و زیر بار مسئولیت اشتباهش برود. فقط این خداوند است که هر لحظه با قضا و کن‌فکانش مرکز ما را به ما نشان می‌دهد که از چه جنسی هستیم و چه چیزهایی را در مرکزمان گذاشته‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

کی رسد مر بنده را که با خدا

آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

بنده را کی زهره باشد کز فضول

امتحان حق کند ای گیج گول؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱

آن، خدا را می‌رسد کو امتحان

پیش آرد هر دمی با بندگان



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲

تا به ما، ما را نماید آشکار

که چه داریم از عقیده در سرار

\*سرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳

هیچ آدم گفت حق را که تو را

امتحان کردم درین جرم و خطا؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۴

تا ببینم غایتِ حِلْمَتِ شَها

آه، که را باشد مجالِ این؟ که را؟

\*حِلْم: بردباری

این من ذهنی از بس که خیره‌سر و ستیزه‌گر است، در فکرهايش گم شده و از طریق دید جسمی خود فکر و عمل می‌کند. بنابراین این عذرهايش از گناه کردنش هم بدتر است؛ پس او حق ندارد خداوندی که سقف آسمان را با تمام کُرات و منظوماتش گستراند یا آسمان درون ما را با فضاگشایی پی‌درپی ما می‌گستراند را مورد امتحان قرار دهد. این من ذهنی که خیر و شر را از هم تشخیص نمی‌دهد و نمی‌داند چه چیزی به نفعش هست و چه چیزی به ضررش چون دید جسمی‌اش برعکس عمل می‌کند و خیر را شر و شر را خیر می‌پندارد، باید فقط خودش را امتحان کند؛ نه دیگران یا خدا را. ما چرا دیگران را امتحان می‌کنیم؟ برای این که نسبت به او شک داریم و بارها شاید این امتحان کردن دیگران را در زندگی به یاد بیاوریم. حال متوجه شدیم که نباید دیگران را امتحان کنیم و حتی سزاوار امتحان کردن خدا هم نیستیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵

عقلِ تو از بس که آمد خیره‌سر

هست عُدُرت از گناهِ تو بتر

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶

آن که او افراشت سقفِ آسمان

تو چه دانی کردن او را امتحان؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۷

ای ندانسته تو شرّ و خیر را

امتحان خود را کن، آنکه غیّر را

ما باید خود را در جنبه‌های مختلف مورد امتحان قرار دهیم تا من‌ذهنی را در خود بهتر شناسایی کنیم؛ مثلاً وقتی در من‌ذهنی خود را در انجام کاری امتحان می‌کنیم، متوجه می‌شویم که برای انجام آن ترس داریم و اعتماد به نفس بالایی نداریم که آن کار را شروع کنیم؛ ولی با اعتماد به خدا و توکل بر او می‌توانیم به‌خوبی آن کار را انجام دهیم.

شاید این امتحان کردن خود را در بدو تمرین رانندگی و شنا کردن تجربه کرده باشیم. یادم می‌آید که چند سال پیش می‌خواستیم در بخش عمیق استخر شنا کنیم؛ اما به‌خاطر این که شنا خوب بلد نبودم، جرأت آن را نداشتیم این کار را انجام دهیم. اما یک روز تصمیم گرفتیم در این بخش شنا کنیم و به خود واقعی‌ام یا خدای درونم اعتماد کردم، درواقع فضا را باز نمودم و در بخش عمیق استخر شنا کردم و از این بابت خیلی خوشحال بودم که بر ترسم غلبه کردم و به حرف من‌ذهنی‌ام که مرا می‌ترساند گوش ندادم.



وقتی ما در من ذهنی خیر و شر را نمی‌شناسیم و خود را اول امتحان نکردیم تا ببینیم از چه جنسی هستیم، از جنس خداوند یا من ذهنی، چگونه می‌خواهیم دیگران را امتحان کنیم؟ وقتی هم خود را امتحان کنیم و متوجه شویم که از جنس آن شکرستان یا فضای یکتایی هستیم که سرشار از توکل و اعتماد، ایمان و یقین، شوق و انرژی است و مثل فضای ذهن پر از ترس و بی‌اعتمادی و شک و تردید نیست، آن موقع از امتحان دیگران هم دست برمی‌داریم و آگاه می‌شویم که خداوند با امتحانات مداوم خود و فضاگشایی ما این شکرستان را نصیبمان می‌کند و بدون درد هشیارانه و به راحتی لایق این شکرستان و برکاتش نمی‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۸

امتحان خود چو کردی ای فلان

فارغ آیی ز امتحان دیگران

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹

چون بدانستی که شکر دانه‌ای

پس بدانی کاهل شکر خانه‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰

پس بدان، بی‌امتحانی، که اله

شگری نفرستدت ناجایگاه

مولانای عزیز در این مورد مثالی می‌زند و می‌گویند مگر ممکن است هیچ عاقلی یک درّ گران بها را در مستراح بیندازد؟! یا هیچ حکیمی و دانایی گندم را به انباری که در آن کاه جمع کردند می‌فرستد؟! گندم و درّ که نماد هشیاری و حضور





ماست هرگز جایگاهشان در پستی نیست؛ به عبارتی کسی که به خواب ذهن رفته و مرتب درد ایجاد می‌کند و درد هشیارانه نمی‌کشد و فضا را می‌بندد، لایق این هشیاری و حضور یا زنده شدن به خداوند نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲

هیچ عاقل افگند درِ ثَمین

در میان مُستراحی پُر چَمین؟

\* ثَمین: قیمتی، گرانبها

\* چَمین: کثافت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۳

ز آنکه گندم را حکیم آگهی

هیچ نفرستد به انبارِ گهی

در این قصه آن جهود یا من‌ذهنی با دید جسمی‌اش می‌دید و خرد خدا را به کار نمی‌برد و با عقل جزوی خود می‌خواست پیشوا و بزرگی را امتحان کند که این عمل او نشان بی‌خرد بودنش بود. چون در راه دین یا به حضور رسیدن اگر بخواهیم کسی را امتحان کنیم، در واقع خودمان امتحان می‌شویم؛ یعنی آن بزرگ از طریق همین کلام ما متوجه می‌شود که هیچ ایمان و یقینی نداریم و این جست‌وجو و کنکاش ما جهلمان را بیشتر آشکار می‌کند و اسرار درون آن شخص به حضور رسیده نمایان نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۴

شیخ را که پیشوا و رهبر است

گر مریدی امتحان کرد، او خَر است



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵

امتحانش گر کنی در راه دین

هم تو گردی مُمتَحَن ای بی یقین

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۶

جرأت و جهلت شود عریان و فاش

او برهنه کی شود ز آن افتتاش؟

\*افتتاش: تفتیش کردن

این من ذهنی که در حقیقت هم چون ذره ای حقیر و ناچیز است با ترازوی دید جسمی اش اندازه ایمان و یقین این بزرگ مانند کوه را می خواهد اندازه بگیرد و حتی با خودش مقایسه می کند که سرشار از شک و تردید و ترس است؛ در نتیجه این شخص زنده به خدا در ترازوی عقل جسمی اش نمی گنجد و عقلش زایل می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۷

گر بیاید ذره، سنجَد کوه را

بر دَرَد زان کُ، ترازوش ای فتی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۸

کز قیاس خود ترازو می تَنَد

مرد حق را در ترازو می کُند



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۹

چون نگنجد او به میزانِ خرد

پس ترازویِ خرد را بر دَرَد

حتی باید بدانیم که امتحان کردن یک پیشوا و بزرگ به معنی تصرف در اوست و کاری بس خطرناک است. ما باید مواظب باشیم تا به این دام نیفتیم و نخواهیم بزرگی چون مولانای عزیز را امتحان کنیم و یا به آثارش شک کرده و انتقاد نماییم، بلکه فقط تمرکز را روی خود بگذاریم و ایرادهای خودمان را پیدا کنیم تا رفع شوند و هرگز در کار کن فکان و قضای خداوند هم با مقاومت، قضاوت‌ها، شکایت‌ها و ناله‌های خودمان تصرف نکنیم. در این صورت خداوند در راه رسیدن به حضور به ما کمک می‌کند و از خرد و سایر برکات شکرستانش بهره‌مند می‌شویم.

پس ای کسی که طالب عشق خداوندی، هرزمانی وسوسه شدی که خداوند را امتحان کنی، بدان در دام بزرگ من‌ذهنی‌ات افتادی که تو را بدبخت می‌کند. بنابراین فوراً از خدا طلب بخشش کن و فضا را باز کن و هر لحظه تسلیم او باش تا خداوند تو را از این گمان و فکرهای پلید نجات دهد؛ اما اگر به دام این وسوسه شیطانی افتادی و این امتحان کردن برایت خوشایند بود، آگاه باش که بنای دین و ایمان و یقینت ویران خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۱

امتحان همچون تصرف دان در او

تو تصرف بر چنان شاهی مَجُو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۴

وسوسهٔ این امتحان، چون آمدت

بخت بد دان کآمد و گردن زدت



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۵

چون چنین وسواس دیدی، زود زود

با خدا گرد و، درآ اندر سجود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶

سجده گه را تر کن از اشک روان

کای خدا تو وارهایم زین گمان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷

آن زمان کت امتحان مطلوب شد

مسجد دین تو، پُر خَرُوب شد

\*خَرُوب: گیاه خَرُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

با تشکر از همه عزیزانی که در این مسیر زحمت می‌کشند به‌ویژه شما پدر بزرگوار و کودکان و جوانان عشق.

مهردادخت از چالوس



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com